

نگرش به طلاق و تعیین کننده‌های آن در ایران

یعقوب فروتن*، سمیه میرزایی**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۰)

چکیده

مطابق تئوری گذار دوم جمعیت‌شناختی، تحولات وسیع و عمیق الگوهای مرتبط با شکل‌بندی خانواده، از جمله روندهای فزاینده طلاق بعنوان ویژگی‌های بنیادین خانواده‌ی معاصر و جمعیت‌شناسی نوین محسوب می‌شوند. در همین چارچوب، تحقیق حاضر به بررسی برخی از مهمترین الگوها و تعیین‌کننده‌های نگرش به طلاق پرداخته است. جمعیت نمونه تحقیق را ۲۷۸۷ نفر زنان و مردان ۱۵ سال به بالای نقاط شهری و نقاط روستایی شهرستان‌های اهواز، بابلسر، بجنورد، گنبدکاووس، محمودآباد و همدان تشکیل می‌دهند. یافته‌ها نشان داد که در حدود یک سوم افراد مورد مطالعه دارای نگرش مثبت به طلاق هستند و این الگوی کلی نیز بطور معنی‌داری، تحت تأثیر تعیین‌کننده‌های سه‌گانه اعم از متغیرهای جمعیت‌شناختی (مانند: سن، جنس، محل سکونت، تحصیلات)، متغیرهای مرتبط با نقش‌های جنسیتی و متغیرهای مرتبط با دینداری است. در مجموع، یافته‌های این تحقیق را می‌توان در چارچوب تئوری‌های نوگرایی و تغییرات بنیادین در نظام ارزش‌های جامعه تبیین کرد؛ بدین معنا که نگرش به طلاق بطور مستقیم و مثبت تحت تأثیر رویکردهای نوگرایانه و لیبرالی است. واژگان کلیدی: تئوری گذار دوم جمعیت‌شناختی، تحولات خانواده، طلاق، نقش‌های جنسیتی، دینداری، ایران.

مقدمه

در مقاله حاضر، پدیده طلاق بعنوان یکی از مهمترین ویژگی‌های جمعیت‌شناسی نوین (رولاند، ۲۰۱۲) و یکی از جدی‌ترین مظاهر تحولات عمیق و وسیع در وضعیت خانوادگی معاصر مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد. اهمیت و ضرورت مطالعه و بررسی این پدیده نیز ریشه در این واقعیت دارد که روند صعودی خیره‌کننده میزان طلاق در جوامع معاصر سبب شده است تا اندیشمندان، دوران نوین را در قالب اصطلاحاتی همچون "عصر طلاق" (اوپنهایم ماسون و جنسن ۱۹۹۵) و "انقلاب طلاق" (وایتزمن ۱۹۸۸، اوپونگ ۱۹۹۵) توصیف کنند. در حالی که، دوران گذشته (که از آن تحت عنوان "عصر طلایی"^۳ یاد می‌شود) وضعیت کاملاً متفاوتی داشت؛ بطوری که رولاند^۴ (۲۰۰۳) خاطر نشان می‌کند که اهمیت نهاد خانواده و ضرورت استحکام آن بعنوان یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های آن دوران بود.

در مقیاس کل جهان، اگرچه میزان طلاق در گذشته و حتی تا دهه ۱۹۷۰ نیز در بسیاری از جوامع جهان بطور نسبی در حد بسیار پایینی بود، اما در سال ۲۰۰۸ میزان طلاق در اغلب جوامع، افزایش چشمگیری یافته است؛ بطوری که بویژه در جوامع صنعتی تعداد طلاق به ازای هر هزار نفر جمعیت، بطور متوسط از ۱ طلاق در سال‌های پیش از ۱۹۷۰، حدود ۵ برابر در سال‌های اخیر افزایش یافته است (سازمان ملل متحد ۲۰۰۸). در پاسخ به این پرسش که "چرا طلاق متداول‌تر شده است؟"، آنتونی گیدنز (۱۳۷۳) به تغییرات اجتماعی گسترده‌ی جوامع معاصر اشاره می‌کند. تأثیرات این تغییرات اجتماعی و تحولات بنیادین در نظام ارزش‌های جامعه را در بخش مبانی نظری تحقیق مورد بررسی قرار می‌دهیم.

در ایران نیز این تغییرات اجتماعی و تحولات ارزشی مشاهده شده است؛ باورهای فرهنگی و ارزش‌های سنتی معطوف به ازدواج و طلاق مانند این باور سنتی "مهریه رو کی داده کی گرفته" امروزه به حدی رنگ باخته است که نزدیک به یک چهارم زندانیان جرائم غیر عمد کشور را محکومان به پرداخت مهریه تشکیل می‌دهند (ستاد دیه کشور، ۲۷ مهرماه ۱۳۹۴).

1- The Age of Divorce (Oppenheim Mason, K. and Jensen, A. 1995)

2- The Divorce Revolution (Weitzman, L. J. (1988; Oppong 1995)

3. Golden Age

4- Donald Rowland

نگرش به طلاق و تعیین‌کننده‌های آن در ایران ۱۹۵

مطابق با گزارش سازمان ملل متحد، در دهه ۱۹۷۰ (یعنی حدود ۴۰ سال قبل) متوسط سالیانه‌ی تعداد طلاق به ازای هر ۱۰ هزار نفر جمعیت کل کشور ایران برابر با ۶ بود؛ در حالی‌که این نسبت در سال ۲۰۰۸ به ۱۳ افزایش یافت. بعبارت دقیق‌تر، مطابق این داده‌های سازمان ملل متحد، میزان طلاق طی چهار دهه اخیر در ایران دو برابر شده است (سازمان ملل، ۲۰۰۸).

بدین ترتیب، برای تبیین مسأله و ضرورت و اهمیت تحقیق حاضر می‌توان به دیدگاه جامعه‌شناس برجسته معاصر سی رایت میلز^۱ در کتاب "بینش‌های جامعه‌شناختی" (۱۹۵۹) استناد کرد که بر اساس آن مسائل جامعه را می‌توان به دو بخش یعنی مسائل خاص و مسائل عام تقسیم‌بندی کرد. بعقیده وی آنگاه که یک مسأله‌ای مانند بیکاری و طلاق فقط معطوف به معدودی از افراد یا خانواده‌ها باشد، بعنوان یک مسأله خاص تلقی می‌شود اما چنانچه طیف گسترده‌ای از افراد و خانواده‌ها را فراگیرد، باید آن را یک مسأله عام قلمداد کرد. در این چارچوب، پدیده طلاق هم در عرصه جهان و هم در ایران نه تنها بعنوان یک مسأله عام تلقی می‌گردد، بلکه بطور فزاینده بر وسعت و عمق آن نیز افزوده می‌شود و به همین سبب ضرورت دارد تا با انجام تحقیقات علمی ابعاد چندگانه این مسأله عام از زوایای متعدد مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. بنابراین، برخی از مهمترین مسائل و پرسش‌های تحقیق حاضر عبارتند از: اساساً افراد در ایران معاصر چه نگرشی نسبت به طلاق دارند؟، متغیرهای جمعیت‌شناختی (سن، جنس، محل سکونت، وضعیت تأهل، تحصیلات) چه نقش و تأثیری بر روی نگرش به طلاق دارند؟، باورهای فرهنگی سنتی مرتبط با طلاق تا چه میزان تغییر کرده است و این تغییرات تابعی از کدام متغیرهای اساسی است؟ و نگرش به طلاق تا چه حد تابعی از مؤلفه‌های دینداری و نگرش‌های جنسیتی است؟

چارچوب نظری

بمنظور تبیین روندهای خیره‌کننده‌ی طلاق، بطور خاص و تحولات بنیادین خانواده معاصر بطور عام، طیف متنوعی از تئوری‌ها و نظریات ارائه شده است. یکی از برجسته‌ترین تئوری پردازهای کلاسیک در حوزه مطالعه خانواده، ویلیام گود^۲ (۱۹۶۳)،

1- C. W. Mills (1959): Sociological Imagination

2- Good, W. J.

معتقد است که ریشه اصلی تحولات بنیادین در وضعیت خانواده معاصر را بطور خلاصه باید در مظاهر نوگرایی^۱ (صنعتی شدن، شهرنشینی، و سایر صور نوگرایی مانند سیستم‌های پیشرفته ارتباطات و حمل و نقل) جستجو کرد. آنتونی گیدنز (۱۳۷۳) نیز، رشد چشمگیر میزان طلاق را در چارچوب تغییرات اجتماعی گسترده جوامع معاصر تبیین می‌کند و بطور مشخص به دو عامل عمده، یعنی استقلال اقتصادی زنان و گرایش فزاینده به ارزیابی ازدواج، برحسب میزان ارضای شخصی اشاره می‌کند.

این رویکرد اجتماعی - فرهنگی از سوی اندیشمندان معاصر دیرک ون دوکا^۲ و ران لستاق^۳ نیز مطرح شده است که از پیشگامان برجسته تئوری گذار دوم جمعیت شناختی^۴ محسوب می‌شوند. در مجموع، این تئوری اساساً معطوف به وضعیت و ویژگی‌های خانواده نوین در دهه‌های اخیر است و به همین سبب، بعنوان "گذار خانواده" نیز تلقی شده است. مطابق این تئوری، خانواده و پیوندهای زناشویی در دوره معاصر بویژه در جوامع صنعتی دستخوش تحولات بنیادین شده است که بیش از هر چیز ریشه در "فردگرایی"^۵ دارد، یعنی هنجارها و نگرش‌هایی که بیش از هر چیز بر حقوق و کامیابی‌های افراد تأکید و تکیه می‌کنند. در حالی که، در گذشته جامعه معمولاً معطوف به خانواده و فرزندان بود و "دگرخواهی"^۶ نقش اصلی در زندگی خانوادگی ایفا نماید. گفتنی است که این تغییرات بنیادین در نظام ارزش‌های جامعه معاصر را پیشتر نیز رونالد اینگلهارت (۱۹۷۷) با عنوان "انقلاب خاموش" و در کتابی با همین نام تبیین کرده بود.^۷

1- Modernization

2- Dirk J. van de Kaa

3- Ron Lesthaghe

4- The Second Demographic Transition Theory

5- Individualism

6- Altruism

7- Ronald Inglehart (1977): "The Silent Revolution: Changing values and political styles among Western Publics"

در اینجا به دو نمونه از تغییرات ارزشی اشاره می‌شود که بطور خاص به موضوع طلاق می‌پردازد و لستاق (۱۹۹۵) نیز در بحث خویش به آن استناد کرده است: نتایج بررسی پیمایش جهانی ارزش‌ها (WVS)^۱ در اواخر دهه ۱۹۶۰ در کشورهای هلند و ایالات متحده نشان داده بود که حدود نیمی از پاسخگویان معتقد بودند که "چنانچه هنوز بچه‌های خردسال در منزل هستند، طلاق والدین نباید انجام گیرد". در حالی که این نسبت در بررسی پیمایشی بعدی در اوایل دهه ۱۹۸۰ کاهش شدیدی یافت. بطوری که پس از گذشت کمتر از دو دهه، تنها ۶ درصد از پاسخگویان در هلند و ۱۸ درصد نیز در ایالات متحده بر این باور بودند که در صورت حضور بچه‌های خردسال در خانه، والدین نباید از همدیگر طلاق گیرند. بدین ترتیب، چارچوب تئوریک تحقیق حاضر مبتنی بر ترکیب و برآیندی از نظریات این اندیشمندان است که وجه مشترک آن‌ها تبیین تحولات بنیادین خانواده‌ی معاصر بطور عام و طلاق بطور خاص مبتنی بر یک رویکرد فرهنگی اجتماعی یعنی در چارچوب خصوصیات همچون نوگرایی (ویلیام گود ۱۹۶۳)، تغییرات اجتماعی (گیدنز ۱۳۷۳)، فردگرایی و تغییرات بنیادین در نظام ارزش‌های جامعه (اینگلهارت، ۱۹۷۷، ون دکا، ۱۹۸۷، لشتاگه و سورکین، ۲۰۰۸) است.

پیشینه تحقیق

بررسی ادبیات تحقیق نشان می‌دهد که طیف بسیار گسترده و فزاینده مطالعات و تحقیقات به بررسی جنبه‌های متعدد فروپاشی پیوندهای زناشویی و طلاق بعنوان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های تحولات مرتبط با خانواده نوین پرداخته‌اند. مطابق تحقیق لستاق^۲ (۱۹۹۵)، امروزه بویژه در جوامع صنعتی پیوندهای زناشویی می‌توانند نه تنها بر پایه فرآیند رسمی و قانونی بلکه حتی بر اساس توافق دوجانبه زوجین متلاشی شوند. ضمن آنکه، هر چه طول مدت ازدواج افزایش می‌یابد، احتمال وقوع طلاق نیز تشدید می‌گردد. بعنوان مثال، نتایج تحقیقات کاسیلی و همکاران (۲۰۰۶) نشان داده است که امروزه در اغلب جوامع صنعتی در حدود یک سوم ازدواج‌ها به طلاق منجر می‌گردد؛ هرچند این نسبت در برخی از این کشورها بویژه ایالات متحده و اروپای شمالی اعم از سوئد، دانمارک، نروژ به مراتب بیشتر است. نتایج

1- World Value Survey (WVS)

2- Lesthaeghe

تحقیقات آنان همچنین نشان داد که میزان طلاق در سال‌های اخیر در مقایسه با دهه‌های گذشته، افزایش بسیار زیادی را نشان می‌دهد. بعنوان مثال، میزان طلاق طی سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۹۰ در کانادا و فرانسه بیش از دوبرابر و در بلژیک و نروژ بیش از سه برابر شده است. علاوه بر این، برخی از محققین مانند وایت (۲۰۰۵) استدلال می‌کنند که افزایش میزان طلاق در جوامع معاصر باعث شده تا شکل نوینی از خانواده تحت عنوان "خانواده‌های تک‌والدی"^۱ پدید آید که بر اساس آن، فرزندان خردسال فقط با یکی از والدین خود (عمدتاً مادر) زندگی می‌کنند. بعنوان مثال، مطابق نتایج تحقیق وایت (۲۰۰۵)، در ایالات متحده نسبت خانواده‌هایی که کودکان فقط با مادر زندگی می‌کنند، طی سه دهه اخیر بیش از دوبرابر شده است: از ۱۲ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۲۶ درصد در سال ۲۰۰۰ افزایش یافته است. مطابق نتایج تحقیق رولاند (۲۰۱۲)، یکی از دلایل اصلی افزایش میزان طلاق از دهه ۱۹۷۰ به بعد در برخی کشورها مانند کانادا، ایالات متحده و سوئد، اصلاح قوانین طلاق موسوم به "طلاق آسان" یا "No Fault Divorce" بود که به تسهیل روند طلاق منجر شد؛ زیرا زن یا شوهر دیگر ملزم نبودند که قصور یا مشکل همسر خود را در دادگاه اثبات کنند، بلکه صرفاً کافی بود هر دلیلی را برای درخواست طلاق به دادگاه اعلام کنند. این اصلاحات قانونی، الزامات قبلی مبنی بر ارائه شواهد محکمه پسند درباره قصور همسر مانند: عدم پرداخت نفقه، خیانت یا بی‌وفایی را ملغی اعلام کرد. بنابراین، در برخی کشورها تغییرات در قوانین طلاق احتمالاً هم محصول نگرش‌های لیبرال به طلاق بوده و هم اینکه این نوع نگرش‌ها را تقویت و نهادینه کرده است. طبق تحقیق سازمان ملل متحد (۲۰۰۸)، میزان طلاق در اغلب کشورهای در حال توسعه در سال‌های اخیر (اواخر دهه ۲۰۰۰) کمابیش برابر با میزان طلاق در کشورهای پیشرفته صنعتی در دهه ۱۹۷۰ است. با این همه، تنوع بسیار گسترده‌تری در بین کشورهای در حال توسعه از نقطه نظر میزان طلاق در سال‌های اخیر وجود دارد. از یکسو، در برخی از این کشورها طلاق در حد بسیار پایین است که شامل کشورهای هم‌چون گرجستان، اندونزی، ارمنستان و مصر می‌شود. از سوی دیگر، سطح نسبتاً بالاتری از طلاق در سایر کشورهای در حال توسعه وجود دارد که عمدتاً معطوف به کشورهای آمریکای لاتین است (سازمان ملل متحد، ۲۰۰۸).

1- Single-parent families

در عین حال، بررسی ادبیات تحقیق در کشورهای در حال توسعه روشن می‌کند که در خصوص وضعیت طلاق در این کشورها باید یک سری نکات فرهنگی اجتماعی مهم را نیز در نظر داشت. بعنوان نمونه، در کشورهای قاره افریقا طلاق گرچه به نسبت زیاد است اما بلافاصله به ازدواج مجدد منجر می‌شود. مثلاً نتایج تحقیق لوکو^۱ (۱۹۸۵) نشان داده است که در کشور آفریقایی "توگو" زندگی زناشویی تقریباً یک سوم زنان تا قبل از سن ۵۰ سالگی به طلاق ختم می‌شود؛ اما اغلب آن‌ها بلافاصله ازدواج مجدد می‌کنند؛ بویژه اگر همچنان قابلیت فرزندآوری داشته باشند؛ زیرا نازایی زنان یکی از مهمترین عوامل طلاق آن‌ها محسوب می‌شود. یکی دیگر از نکات فرهنگی - اجتماعی که باید در بررسی وضعیت طلاق در کشورهای در حال توسعه در نظر گرفت این است که در بسیاری از این کشورها معمولاً چندان مرسوم نیست که اختلافات زناشویی به دادگاه کشیده شود. بعنوان مثال، رائو^۲ (۱۹۹۳) نشان داده است که چنین به نظر می‌رسد، طلاق در هندوستان تقریباً وجود ندارد. مطالعه‌ی اخیر دوماراجو (۲۰۱۶) در آسیا بویژه هند نیز نشان داده است که الگوهای طلاق در این نواحی کماکان تحت تأثیر هنجارهای فرهنگی جامعه و سطح تحصیلات زنان است؛ بطوری‌که در مناطقی که نفوذ این هنجارهای فرهنگی و سطح تحصیلات قوی‌تر و بیشتر باشد، میزان استحکام و پایداری پیوندهای زناشویی در برابر طلاق نیز بیشتر است.

در ایران نیز تحولات بنیادین خانواده‌ی معاصر، بویژه روند چشمگیر و فزاینده طلاق سبب شده است تا مطالعات و تحقیقات قابل ملاحظه‌ای به بررسی آن بپردازند. نتایج تحقیق فروتن (۱۳۷۹) مبتنی بر تحلیل محتوای فرهنگ عامه و باورهای سنتی در ایران نشان داد که نه تنها طلاق در فرهنگ عامه ایرانی بسیار ناپسند و مذموم شناخته شده است، بلکه در باورهای سنتی و عامه‌پسند ایرانی، زن و شوهرها به حداکثر مدارا و سعه‌صدر برای تداوم زندگی زناشویی مشترک و پرهیز از طلاق دعوت شده‌اند. نکته‌ی جالب توجه آن‌که، چنین مدارا و بردباری بیشتر به زنان توصیه شده است (به‌عنوان مثال: «به زن مرده زن بده، به زن طلاق داده اعلان جنگ بده»؛ «زن باید با چادر سفید به خانه‌ی شوهر وارد شود و با کفن سفید از آن‌جا خارج شود»).

1- T. Locoh

2- Rao

اما واقعیت این است که امروزه این قبیل باورهای فرهنگی سنتی دستخوش تغییرات اساسی شده است. بعنوان مثال، نتایج مطالعات و تحقیقات انجام شده در ایران (آقاجانیان و مقدس ۱۹۹۸، اخوان تفتی ۱۳۸۲، حیدری ۱۳۸۵، ملتفت و احمدی ۱۳۸۷، خیاط غیائی و همکاران ۱۳۸۹، عیسی زاده و همکاران ۱۳۸۹) نشان دهنده این واقعیت است که روند صعودی طلاق در سال‌های اخیر بعنوان یک پدیده فراگیر در نقاط مختلف کشور محسوب می‌شود. بعنوان مثال، نتایج تحقیق ریاحی و همکاران (۱۳۸۶) در زمینه گرایش زوجین به طلاق در شهرستان کرمانشاه نشان داد که متغیرهای میزان برآورده نشدن انتظارات همسران از یکدیگر، میزان تصور مثبت از پیامدهای طلاق و دخالت دیگران در زندگی زوجین، و متغیرهای تفاوت سنی، تفاوت تحصیلی و تفاوت عقاید همسران بر میزان گرایش به طلاق تأثیر داشته‌اند. مطابق نتایج تحقیق ملتفت و احمدی (۱۳۸۷) در شهرستان داراب، متغیرهای طول مدت آشنایی و شناخت، اختلاف سن و طول مدت زندگی مشترک و تعداد فرزندان، بیشترین تأثیر را در گرایش به طلاق داشته‌اند.

مطابق با یافته‌های تحقیق فاتحی و نظری (۱۳۹۰) در خصوص میزان گرایش زوجین به طلاق در استان اصفهان، متغیرهای میزان دخالت بی‌جای اطرافیان در زندگی زوجین و میزان تفاوت منزلتی زوجین، بیشترین تأثیر را بر میزان گرایش به طلاق داشته‌اند. نتایج تحقیق چابکی (۱۳۹۲) در میان زنان شهر تهران نشان دهنده تفاوت‌های نسلی قابل ملاحظه‌ای در زمینه نگرش به طلاق است؛ بطوری که تلقی نسل جوان از طلاق، متفاوت از نسل گذشته است؛ زیرا تنها نسبت اندکی از آنان طلاق را امری مذموم و ناپسند محسوب می‌کنند. نتایج تحقیق عباس‌زاده و همکاران (۱۳۹۴) در خصوص گرایش زنان به طلاق در میان زنان متأهل شهر زنجان نشان داد که عواملی همچون فردگرایی، رشد عقلانیت یا انتخاب آزادانه، نگرش منفی نسبت به خانه‌داری زنان و تغییر نگرش نسبت به روابط عاطفی و احساسی با جنس مخالف دارای تأثیرات زیادی بر گرایش به طلاق هستند.

طبق نتایج تحقیق فروتن (۱۳۹۴)، می‌توان با بررسی روند تحولات جمعیتی جهان و ایران اینگونه استنباط کرد که میزان طلاق در دوره معاصر کمابیش همان کارکرد و پیامدی را دارد که میزان مرگ و میر نوزادان در دوران گذشته داشت. بدین معنا که در گذشته، بالا بودن میزان مرگ و میر نوزادان باعث ایجاد نوعی دغدغه و نگرانی اجتماعی می‌شد و در نتیجه الگوهای

نگرش به طلاق و تعیین‌کننده‌های آن در ایران ۲۰۱

فرزندآوری را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. امروزه نیز بالابودن میزان طلاق سبب پیدایش نوعی دغدغه و نگرانی اجتماعی می‌شود که می‌تواند هم الگوهای ازدواج و هم بالتبع الگوهای فرزندآوری را تحت الشعاع قرار دهد. مطابق تحقیق افراسیابی و دهقانی (۱۳۹۵) در شهر یزد، بخشی از فرایند شکل‌گیری طلاق به بستر نابسامان خانواده‌ی قبل از ازدواج باز می‌گردد و پس از ازدواج نیز عواملی همچون ضعف تعهد همسری، خشونت و رسانه‌ی مخاطره‌آمیز در شکل‌گیری و تداوم فرایند طلاق نقش دارند. نتایج تحقیق علی ماندگاری و همکاران (۱۳۹۵) در بین افراد ازدواج کرده در شهر تهران نیز نشان داده است کسانی که دارای نگرش مثبت به طلاق هستند، به دنبال خانواده ایده‌آل جدیدی هستند که در آن اعتماد متقابل زوجین و حقوق مساوی آن‌ها رعایت شود.

بدین ترتیب، در جمع‌بندی تحقیقات پیشین می‌توان گفت که میزان‌های طلاق در جوامع مختلف روند تصاعدی طی کرده است. تحقیقات متعدد در کشور ما نیز نشان می‌دهد که این روند تصاعدی طلاق در نقاط مختلف کشور فراگیر است. با اینهمه، بررسی تحلیلی تحقیقات پیشین نشان می‌دهد که برعکس وضعیت غالب در جوامع پیشرفته صنعتی، پدیده طلاق در بسیاری از جوامع در حال توسعه از جمله کشور ما، کماکان تحت تأثیر برخی ملاحظات فرهنگی و اجتماعی است. بعبارت دقیق‌تر، در این جوامع امکان دارد که علی‌رغم وجود پتانسیل و زمینه بالقوه برای طلاق، این ملاحظات فرهنگی و اجتماعی بتوانند مانع از وقوع طلاق یا سبب تعلل در وقوع آن شوند. به همین جهت، تحقیقات بیشتری در این قبیل جوامع، از جمله جامعه ما ضرورت دارد تا این پتانسیل‌ها و زمینه‌های بالقوه‌ی طلاق را بررسی و شناسایی کنند و تحقیق حاضر نیز تلاش می‌کند تا در حد خود در جهت تکمیل این خلاء تحقیقاتی نقش و سهمی ایفا نماید.

فرضیه‌های تحقیق

برخی از مهمترین فرضیه‌های تحقیق حاضر عبارتند از:

- نگرش به طلاق تابعی از جنس است؛ بطوری‌که مردان و زنان دارای نگرش متفاوت نسبت به طلاق هستند،

- محل سکونت (نقاط شهری و نقاط روستایی) نیز تأثیر تعیین کننده‌ای بر نگرش افراد نسبت به طلاق دارد،
- نحوه نگرش به طلاق در بین متأهلین و مجردین متفاوت است،
- نگرش افراد نسبت به طلاق تابعی از سطح تحصیلات آنها است،
- متغیر جمعیت‌شناختی سن نیز دارای نقش تعیین کننده بر نحوه نگرش افراد نسبت به طلاق می‌باشد،
- نگرش به طلاق بطور قابل ملاحظه‌ای تابعی از نگرش‌های جنسیتی است،
- مؤلفه‌های دینداری تأثیرات تعیین کننده‌ای بر نگرش به طلاق دارند.

روش تحقیق و داده‌ها

این مقاله به لحاظ روش‌شناسی، ترکیبی از دو روش بررسی اسنادی و تحقیق پیمایشی است. بدین ترتیب، در تحقیق حاضر تلاش کرده‌ایم تا با استفاده از روش بررسی اسنادی و کتابخانه‌ای، مهمترین مباحث مرتبط با پیشینه و ادبیات تحقیق و مبانی تئوریک تحقیق را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. همچنین، مباحث تجربی این مقاله نیز مبتنی بر تجزیه و تحلیل‌های یک پژوهش تجربی و بررسی پیمایشی است. جمعیت نمونه این پژوهش پیمایشی را مجموعاً تعداد ۲۷۸۷ نفر مردان و زنان ۱۵ ساله و بالاتر، ساکن نقاط شهری و روستایی شهرستان‌های اهواز، بابلسر، بجنورد، گنبدکاووس، محمودآباد و همدان تشکیل می‌دهند. جدول شماره ۱ توزیع جمعیت نمونه تحقیق به تفکیک شهرستانهای منتخب، جنس و محل سکونت نشان می‌دهد. با توجه به تنوع و گستردگی جغرافیایی کشور ما و متناسب با بودجه و امکانات محدود پژوهشگران، این مناطق، کمابیش متعدد و گوناگون انتخاب شده‌اند که تا حدود قابل ملاحظه‌ای در بردارنده گستردگی جغرافیایی و تنوع‌های فرهنگی - اجتماعی، بویژه از نقطه نظر ترکیب‌های قومی و مذهبی بخش‌هایی از کشور هستند که می‌توان بر اساس آنها برخی از مهمترین الگوهای مرتبط با موضوع تحقیق را فراتر از یک شهرستان و در سطحی نسبتاً گسترده‌تر بررسی کرد. حجم نمونه تحقیق با استفاده از روش کوکران ($n = \frac{Nt^2pq}{Nd^2 + t^2pq}$) تعیین و برای گزینش نمونه‌های تحقیق نیز از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای چندمرحله‌ای استفاده شده است. ابزار گردآوری اطلاعات و داده‌های تحقیق نیز پرسشنامه ساخت یافته بود. اعتبار

نگرش به طلاق و تعیین‌کننده‌های آن در ایران ۲۰۳

پرسشنامه، اعتبار صوری است و برای دستیابی به پایایی مورد قبول، با انجام پیش‌آزمون و میانگین آلفای کرونباخ حدود ۰/۷۹، همسازی گویه‌های پرسشنامه تأمین گردید. پس از گردآوری داده‌های موردنیاز این تحقیق با استفاده از تکنیک پرسشنامه، از برنامه نرم افزار SPSS و مجموعه ای از آماره‌های توصیفی و آزمون‌های تحلیل استنباطی برای تجزیه و تحلیل داده‌های تحقیق استفاده شده است که نتایج این تجزیه و تحلیل‌ها، در بخش بعدی تحقیق مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

جدول ۱: توزیع جمعیت نمونه تحقیق به تفکیک شهرستان‌های منتخب و جنس

شهرستان	مرد	زن	مرد و زن
شهرستان اهواز	۲۴۴	۲۱۷	۴۶۱
شهرستان بابلسر	۲۸۶	۲۷۰	۵۵۶
شهرستان بجنورد	۲۳۵	۲۳۵	۴۷۰
شهرستان گنبدکاووس	۱۸۹	۲۱۱	۴۰۰
شهرستان محمودآباد	۲۰۲	۱۹۸	۴۰۰
شهرستان همدان	۲۶۸	۲۳۲	۵۰۰
کل جمعیت نمونه تحقیق	۱۴۲۴	۱۳۶۳	۲۷۸۷

متغیر وابسته و متغیرهای مستقل و گویه‌های سنجش آن‌ها

متغیر وابسته در این تحقیق، نحوه نگرش افراد نسبت به طلاق است که در چهار سطح کاملاً موافق، موافق، مخالف، کاملاً مخالف مورد سنجش قرار گرفته است. علاوه بر گویه اصلی تحقیق برای سنجش نگرش به طلاق ("شما تا چه حد با طلاق و جدایی زن و شوهر بعنوان یک راه و شیوه برای حل مشکلات زناشویی موافق هستید؟")، یک گویه فرعی در زمینه باورهای فرهنگی - اجتماعی مرتبط با طلاق ("نظر شما درباره این عبارت چیست: دختر باید با لباس سفید به خانه شوهر برود و با لباس سفید خانه شوهر را ترک کند، یعنی باید با تمام سختی‌های زندگی با شوهر بسازد و اعتراض نکند و جدا نشود؟") نیز در این تحقیق گنجانده شده است تا نگرش به طلاق بطور دقیقتر و روشنتری مورد مطالعه قرار گیرد. متغیرهای مستقل در تحقیق حاضر نیز شامل سه گروه عمده می‌شود: گروه اول، متغیرهای جمعیت شناختی مشتمل بر جنس، محل سکونت، سن، وضعیت تأهل، تحصیلات. گروه دوم،

متغیرهای مرتبط با نگرش‌های جنسیتی مشتمل بر نحوه نگرش به الگوی سنتی نقش‌های جنسیتی "مرد، نان آور خانوار" و نحوه نگرش نسبت به اشتغال زنان در کارهای خارج خانه. گروه سوم، متغیرهای مرتبط با دینداری: ابتدا، برای اندازه‌گیری سطوح دینداری از روش متداول در "برنامه بین‌المللی پیمایش اجتماعی" (ISSP)^۱ و از سوی محققین برجسته معاصر (مانند ژاکوب و کالتر ۲۰۱۳، هون و واتنبرگن ۲۰۱۴) استفاده کرده‌ایم که پاسخگویان ارزیابی شخصی خودشان در خصوص سطح دینداری، خویش را در یک طیف پنجگانه (خیلی زیاد، زیاد، کم، خیلی کم، اصلاً) در پرسشنامه تحقیق اظهار کرده‌اند. سپس، نگرش پاسخگویان نسبت به نوع حجاب و پوشش زنان در اماکن عمومی (شامل چادر، مقنعه، روسری، عدم موافقت با این انواع پوشش) و تصمیم‌گیری زنان در خصوص نوع حجاب و پوشش خودشان نیز در طیف چهارگانه (کاملاً موافق، موافق، مخالف، کاملاً مخالف) مورد سنجش قرار گرفته است.

نتایج و یافته‌ها

ویژگی‌های جمعیتی نمونه تحقیق

همچنان‌که پیشتر نیز ذکر شد، جمعیت نمونه را ۲۷۸۷ نفر افراد ۱۵ ساله به بالا، ساکن در در شهرستان‌های اهواز، بابلسر، بجنورد، گنبدکاووس، محمودآباد و همدان تشکیل می‌دهند که ۵۱/۱ درصد آن‌ها را جمعیت مردان و ۴۸/۹ درصد را نیز جمعیت زنان شامل می‌شوند. از نقطه نظر محل سکونت نیز ۶۳/۸ درصد جمعیت نمونه تحقیق، ساکن نقاط شهری و مابقی آن‌ها نیز ساکن نقاط روستایی هستند. میانه سنی جمعیت نمونه تحقیق نیز ۳۱/۹ سال و تقریباً برابر و یکسان با میانه سنی جمعیت کل کشور (حدود ۳۰ سال) است. از نقطه نظر وضعیت تأهل نیز نزدیک به دو سوم جمعیت نمونه تحقیق را افراد متأهل و قریب به یک سوم را نیز افراد مجرد تشکیل می‌دهند و نسبت افراد بی‌همسر در اثر طلاق و در اثر فوت همسر نیز بسیار ناچیز (به ترتیب، ۱/۶ درصد و ۲/۳ درصد) می‌باشد. توزیع جمعیت نمونه تحقیق بر حسب سطح تحصیلات نشان می‌دهد که کمتر از ۱۰ درصد بیسواد، ۲۰ درصد تحصیلات ابتدایی و راهنمایی، ۴۰ درصد تحصیلات دیپلم و فوق دیپلم و حدود ۳۰ درصد نیز دارای تحصیلات لیسانس و بالاتر هستند.

الگوهای کلی نگرش به طلاق

طبق تجزیه و تحلیل‌های اولیه این تحقیق، مندرج در جدول شماره ۲ می‌توان مهمترین الگوهای کلی زیر را استنباط و استخراج کرد. اول این‌که، بطورکلی ۲۵ درصد افراد، دارای نگرش موافق و حدود ۵ درصد نیز دارای نگرش کاملاً موافق نسبت به طلاق و بعبارت دقیقتر، نزدیک به یک سوم افراد دارای نگرش مثبت نسبت به طلاق هستند. دوم این‌که، بررسی این الگوی کلی به تفکیک جنس نشان می‌دهد که زنان تا حدودی بیش از مردان دارای نگرش مثبت نسبت به طلاق هستند: به ترتیب، ۳۱ درصد و ۲۷ درصد. سوم این‌که، محل سکونت نیز نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند: نگرش مثبت به طلاق در میان روستائیان کمتر از شهرنشینان رواج دارد بطوری‌که در حدود یک سوم شهرنشینان دارای نگرش مثبت نسبت به طلاق هستند، درحالی‌که این نسبت در بین روستائیان تنها یک پنجم است.

چهارم این‌که، نقش سطح تحصیلات نیز بر نحوه‌ی نگرش به طلاق بسیار قابل تأمل است. مطابق نتایج این تحقیق، به موازات افزایش سطح تحصیلات، نگرش مثبت به طلاق نیز بطور چشمگیری افزایش می‌یابد و بالتبع نقطه اوج تفاوت آن نیز معطوف به سطوح تحصیلات در دو سوی طیف تحصیلات است: نگرش مثبت نسبت به طلاق در میان افراد دارای تحصیلات عالی دانشگاهی بیش از دو برابر افراد بیسواد است. پنجم این‌که، سن نیز نقش بسیار مهمی در نحوه نگرش به طلاق ایفا می‌کند. در واقع، به موازات افزایش سن، یک روند نزولی در نگرش مثبت نسبت به طلاق شکل می‌گیرد. در نتیجه، نگرش مثبت نسبت به طلاق در میان جوانترین گروه سنی بیش از دو برابر سالخورده‌ترین گروه سنی است: حدود ۱۹ درصد افراد ۵۰ ساله به بالا دارای نگرش مثبت نسبت به طلاق هستند، درحالی‌که این نسبت در بین افراد ۱۵-۱۹ ساله، حدود ۳۷ درصد است. ششم این‌که، نکته بمراتب مهمتر این است که الگوهای کلی فوق‌الذکر تماماً تحت تأثیر متغیر جنس هستند. بعبارت دقیقتر، در هر یک از این الگوهای کلی اگر متغیر جنس را نیز بطور همزمان در نظر بگیریم نشان می‌دهد که اساساً زنان همواره بیشتر از مردان دارای نگرش مثبت نسبت به طلاق هستند. بعنوان مثال، گرچه محل سکونت نقش مهمی در نگرش به طلاق ایفا می‌کند؛ بطوری‌که افراد ساکن نقاط شهری بیش از افراد ساکن نقاط روستایی دارای نگرش مثبت به طلاق هستند، اما هم در نقاط شهری و هم در نقاط روستایی کماکان این نگرش مثبت به طلاق در زنان بیش از مردان است. این الگوی ناظر بر

تفاوت های جنسیتی در زمینه نگرش به طلاق در خصوص نقش سایر متغیرها (مانند وضعیت تأهل، سطح تحصیلات، سن) نیز مشهود است.

جدول ۲: نگرش مثبت نسبت به طلاق برحسب متغیرهای جمعیت شناختی (%)

متغیر	مرد	زن	مرد و زن	تعداد نمونه
جنس				
کل	۲۷/۵	۳۱/۸	۲۹/۶	۲۷۸۷
محل سکونت				
مناطق روستایی	۲۴/۸	۲۶/۲	۲۵/۵	۱۰۰۸
مناطق شهری	۲۸/۹	۳۵/۳	۳۱/۹	۱۷۷۹
وضعیت تأهل				
مجرد	۳۰/۸	۳۸/۸	۳۴/۵	۸۶۳
متاهل	۲۶/۰	۲۸/۰	۲۷/۰	۱۸۱۴
سطح تحصیلات				
بی سواد	۱۶/۴	۱۸/۳	۱۷/۶	۱۶۹
ابتدایی	۲۱/۷	۲۶/۸	۲۴/۶	۲۷۲
راهنمایی	۲۳/۶	۲۸/۰	۲۵/۹	۳۴۴
دبیرستان	۲۷/۹	۳۳/۷	۳۰/۷	۷۶۳
فوق دیپلم	۲۶/۹	۳۸/۳	۳۱/۳	۳۹۸
لیسانس و بالاتر	۳۱/۹	۳۵/۱	۳۳/۴	۸۳۸
گروه سنی				
۱۹-۱۵	۳۲/۹	۴۱/۳	۳۷/۴	۳۵۷
۲۴-۲۰	۳۲/۰	۳۳/۹	۳۳/۰	۴۲۷
۲۹-۲۵	۲۷/۶	۳۲/۱	۳۰/۰	۴۴۰
۳۴-۳۰	۳۰/۸	۳۱/۰	۳۰/۹	۴۲۷
۳۹-۳۵	۲۱/۴	۳۳/۱	۲۶/۸	۲۸۸
۴۴-۴۰	۲۹/۰	۳۴/۷	۳۱/۵	۲۲۵
۴۹-۴۵	۲۷/۴	۲۸/۴	۲۷/۹	۲۱۶
۵۴-۵۰	۱۶/۵	۲۳/۳	۱۹/۶	۱۹۲
۵۹-۵۵	۲۲/۹	۱۴/۰	۱۸/۹	۱۳۰
+۶۰	۲۰/۸	۱۶/۱	۱۹/۰	۸۴
تعداد نمونه	۱۴۲۴	۱۳۶۳	۲۷۸۷	۲۷۸۷

تعیین‌کننده‌های نگرش به طلاق

نقش مؤلفه‌های مرتبط با نقش‌های جنسیتی

مطابق تجزیه و تحلیل‌های این تحقیق، نحوه‌ی نگرش نسبت به طلاق به میزان قابل ملاحظه‌ای تحت تأثیر مؤلفه‌های مرتبط با نقش‌های جنسیتی^۱ است. یکی از مؤلفه‌های مورد استفاده در این تحقیق برای سنجش نگرش جنسیتی^۲، الگوی سنتی موسوم به "مرد نان‌آور خانوار"^۳ و انجام کارهای خانگی برعهده زن است. تجزیه و تحلیل‌های این تحقیق مندرج در جدول شماره ۳ نشان می‌دهد که بین نگرش نسبت به این الگوی سنتی و نگرش به طلاق یک رابطه معکوس وجود دارد. بعنوان مثال، تنها حدود یک پنجم افرادی که با این الگوی سنتی نقش‌های جنسیتی "کاملاً موافق" هستند دارای نگرش مثبت نسبت به طلاق هستند، درحالی‌که این نسبت در بین کسانی که با این الگوی سنتی "کاملاً مخالف" هستند، تقریباً بیش از دو برابر است. درعین حال، شدت تأثیر همین متغیر بطور چشمگیری تابعی از جنس پاسخگویان است؛ بدین معنا که در بین مردان، نحوه نگرش نسبت به الگوی سنتی "مرد نان‌آور خانوار" دارای تأثیر چندانی برجسته‌ای روی نگرش آن‌ها نسبت به طلاق نیست. برعکس، این تأثیر در بین زنان بسیار برجسته است بطوریکه هرچه بر شدت مخالفت آن‌ها نسبت به این الگوی سنتی نقش‌های جنسیتی افزوده می‌شود، نگرش مثبت آن‌ها به طلاق نیز روند تصاعدی طی می‌کند و در نتیجه میزان نگرش مثبت به طلاق در بین زنانی که با این الگوی سنتی "کاملاً مخالف" هستند بیش از دو برابر زنانی است که با این الگوی سنتی "کاملاً موافق" هستند.

یکی دیگر از مؤلفه‌های مورد استفاده در این تحقیق در خصوص نقش‌های جنسیتی، موضوع نگرش نسبت به اشتغال زنان در کارهای خارج خانه است. داده‌های این تحقیق نشان می‌دهد که یک رابطه‌ی مستقیم بین این موضوع و طلاق وجود دارد؛ بدین معنا که هرچه بر شدت نگرش مثبت نسبت به اشتغال زنان افزوده می‌شود، نگرش مثبت نسبت به طلاق نیز روبه افزایش می‌گذارد. برعکس، کسانی که با اشتغال زنان مخالف هستند، تمایل کمتری به

1- Gender roles

2- Gender attitude

3- Male-bread-winner model

طلاق دارند. در اینجا نیز گرچه این الگو هم بر جمعیت مردان هم بر جمعیت زنان صدق می‌کند، اما این الگو در جمعیت زنان بطور کاملاً مشهودتر و برجسته‌تری وجود دارد، بطوری که در نهایت نگرش مثبت به طلاق، بین زنانی که با موضوع اشتغال زنان "کاملاً موافق" هستند بیش از دو برابر زنانی است که با این موضوع "کاملاً مخالف" هستند.

نقش مؤلفه‌های مرتبط با دینداری

در این تحقیق به بررسی مؤلفه‌های مرتبط با دینداری و تأثیرات آن‌ها بر روی نگرش به طلاق پرداخته‌ایم که نتایج آن در جدول شماره ۳ نشان داده شده است. در این بخش از سه مؤلفه اصلی استفاده شده است: میزان دینداری، نحوه نگرش نسبت به نوع پوشش زنان در اماکن عمومی، نحوه نگرش نسبت به تصمیم‌گیری زنان درباره نوع پوشش خودشان. در این تحقیق، برای اندازه‌گیری سطوح دینداری از روش متداول در "برنامه بین‌المللی پیمایش اجتماعی" (ISSP)^۱ و از سوی محققین برجسته معاصر (مانند ژاکوب و کالتر^۲ ۲۰۱۳، دی هون و وانتورگن^۳ ۲۰۱۴) استفاده کرده‌ایم که پاسخگویان ارزیابی شخصی خودشان در خصوص سطح دینداری خویش را در پرسشنامه تحقیق اظهار می‌کنند. همچنان‌که داده‌های این تحقیق در جدول ۳ نشان می‌دهد بین نگرش نسبت به طلاق و دینداری یک رابطه معکوس مشاهده می‌شود: به موازات افزایش سطح دینداری، میزان نگرش مثبت نسبت به طلاق کاهش می‌یابد. بعنوان مثال، بیش از دو پنجم افرادی که دینداری آن‌ها در سطح "خیلی کم" یا "اصلاً" است دارای نگرش مثبت نسبت به طلاق هستند، درحالی‌که این نسبت در بین کسانی که دینداری آن‌ها در سطح "خیلی زیاد" است، تقریباً به نصف کاهش می‌یابد. بعبارت دیگر، میزان نگرش مثبت به طلاق در بین افراد دارای دینداری در سطح "خیلی کم" یا "اصلاً"، بیش از دو برابر کسانی است که دینداری آن‌ها در سطح "خیلی زیاد" است.

یکی دیگر از مؤلفه‌های مذهبی در این تحقیق، نگرش افراد نسبت به نوع پوشش زنان در اماکن عمومی است. نتایج تحقیق حاضر نشان می‌دهد که هرچه افراد دارای نگرش لیبرال‌تری

1- International Social Survey Programme (ISSP)

2- Jacob and Kalter

3- De Hoon and van Tubergen

نسبت به نوع پوشش زنان هستند، نگرش مثبت آن‌ها نسبت به طلاق افزوده می‌شود. بعنوان مثال، تنها حدود یک پنجم افرادی که "چادر" را پوشش زنان می‌دانند دارای نگرش مثبت نسبت به طلاق هستند، درحالی‌که این نسبت در بین کسانی که "روسری" را بعنوان پوشش زنان تلقی می‌کنند بیش از یک سوم است. ضمن آنکه، بیش از نیمی از کسانی که اساساً با این انواع پوشش موافق نیستند دارای نگرش مثبت به طلاق هستند. علاوه بر این، الگوهای کمابیش مشابهی در خصوص نقش و تأثیر نحوه نگرش افراد در زمینه تصمیم‌گیری زنان درباره پوشش خودشان بر روی نگرش به طلاق مشاهده می‌شود. در اینجا نیز هرچه نگرش نسبت به تصمیم‌گیری پوشش زنان غیرسنتی‌تر باشد، میزان نگرش مثبت به طلاق افزایش می‌یابد. بعنوان مثال، نگرش مثبت نسبت به طلاق در میان افرادی که "کاملاً موافق" با تصمیم‌گیری زنان درباره پوشش خودشان هستند، نزدیک به دو برابر افرادی است که با چنین تصمیم‌گیری "کاملاً مخالف" هستند.

علاوه بر این، تجزیه و تحلیل‌های این تحقیق نشان می‌دهد که الگوهای سه‌گانه‌ی فوق که درخصوص تأثیر این سه متغیر (میزان دینداری، نوع پوشش زنان، تصمیم‌گیری درخصوص پوشش زنان) مطرح گردید، گرچه هم بر پاسخگویان زن و هم بر پاسخگویان مرد صدق می‌کند، اما این الگوهای سه‌گانه در جمعیت زنان بطور برجسته‌تری مشاهده می‌شود. بعنوان مثال، نگرش مثبت به طلاق در میان زنانی که اساساً با انواع پوشش (چادر، مقنعه، روسری) موافق نیستند، تقریباً سه برابر زنانی است که "چادر" را پوشش زنان می‌دانند. درحالی‌که این نسبت در جمعیت مردان دو برابر است.

نقش متغیر نگرش به زوج زیستی بر طلاق

یکی دیگر از متغیرهای موردنظر در این تحقیق پدیده موسوم به زوج زیستی یا زندگی مشترک بدون ازدواج^۱ است که بعنوان یکی از مشخصات اساسی خانواده معاصر و یکی از صور نوظهور شکل‌بندی خانواده در دوره‌ی معاصر نیز محسوب می‌شود. این پدیده نوظهور نیز محصول تغییرات اجتماعی در جوامع معاصر بویژه در جوامع صنعتی است، بطوری‌که بتدریج در برخی جوامع، کمابیش به همان اندازه ازدواج از یک جایگاه قانونی و منزلت اجتماعی

1- Cohabitation

برخوردار می شود. نکته مهمتر، ارتباط تنگاتنگ بین زوج زیستی و طلاق است؛ زیرا بررسی ادبیات و پیشینه تحقیق نشان می دهد که "زوج زیستی" بیشتر در بین افرادی رواج دارد که اساساً به طلاق بعنوان یک راه حل برای مشکلات زناشویی می اندیشند (نگاه کنید به فروتن ۱۳۹۲). بعنوان مثال، نتایج تحقیقات بنیت و همکاران^۱ (۱۹۸۸)، آکسین و تورنتون^۲ (۱۹۹۲)، وایت (۲۰۰۵) نشان داد که "زوج زیستی" به خصوص در بین کسانی بیشتر متداول است که قبلاً یک ازدواج ناموفق یا طلاق را تجربه کرده اند و اساساً به طلاق بعنوان یک راه حل برای مشکلات زناشویی اعتقاد قوی دارند. این در حالی است که آنهایی که چنین نگرش و تجربه قبل از ازدواج را ندارند، کمتر در معرض واقعه طلاق هستند.

بنابراین، در تحقیق حاضر نیز این پدیده نوظهور زوج زیستی و مناسبات آن با نحوه نگرش به طلاق مورد توجه واقع شده است. مطابق داده های این تحقیق در جدول شماره ۳، می توان گفت که نگرش به زوج زیستی، دارای رابطه مستقیم و تأثیر قوی بر طلاق است؛ بدین معنا کسانی که دارای نگرش مثبت نسبت به این پدیده نوظهور هستند نگرش قویتر و شدیدتری به طلاق دارند تا کسانی که دارای نگرش منفی نسبت به این پدیده نوظهور زوج زیستی هستند. بررسی این مناسبات به تفکیک جنس نیز مشخص می کند که گرچه این الگو هم بر جمعیت مردان و هم بر جمعیت زنان صدق می کند، اما این الگو در جمعیت زنان به مراتب مشهودتر و برجسته تر است: میزان نگرش مثبت به طلاق در بین زنانی که با پدیده نوظهور زوج زیستی "کاملاً موافق" هستند، بیش از دو برابر زنانی است که با این پدیده زوج زیستی "کاملاً مخالف" هستند (به ترتیب، ۵۴ درصد و ۲۶ درصد). در حالی که این نسبت ها در جمعیت مردان به مراتب کمتر و خفیف تر (به ترتیب، ۳۳ درصد و ۲۳ درصد) است.

1- Bennett et al

2- Axinn and Thornton

نگرش به طلاق و تعیین‌کننده‌های آن در ایران ۲۱۱

جدول ۳: نگرش مثبت به طلاق، برحسب متغیرهای اجتماعی، مؤلفه‌های نقش‌های جنسیتی و دینداری (%).

تعداد نمونه	مرد و زن	زن	مرد	متغیرهای اجتماعی و مذهبی
				الگوی "مرد، نان آور خانوار"
۶۵۷	۲۱/۷	۲۳/۳	۲۰/۶	کاملاً موافق
۸۸۶	۲۸/۷	۲۷/۷	۲۹/۵	موافق
۸۱۷	۳۳/۲	۳۳/۴	۳۲/۹	مخالف
۴۱۰	۳۷/۹	۴۶/۸	۲۶/۰	کاملاً مخالف
				اشتغال زنان
۷۳۲	۳۹/۱	۴۱/۸	۳۳/۲	کاملاً موافق
۱۲۹۹	۲۸/۴	۲۸/۳	۲۸/۵	موافق
۴۵۸	۲۳/۷	۲۰/۵	۲۵/۶	مخالف
۲۸۴	۲۰/۱	۲۰/۰	۲۰/۱	کاملاً مخالف
				زندگی مشترک قبل از ازدواج
۱۰۸	۴۱/۳	۶۰/۰	۳۳/۸	کاملاً موافق
۲۶۵	۴۶/۴	۵۲/۸	۴۱/۹	موافق
۷۴۶	۳۱/۰	۳۶/۳	۲۷/۱	مخالف
۱۶۴۱	۲۵/۶	۲۶/۸	۲۴/۱	کاملاً مخالف
				سطح دینداری
۳۴۴	۲۲/۶	۲۰/۵	۲۴/۶	خیلی زیاد
۱۰۱۹	۲۷/۶	۲۹/۹	۲۴/۸	زیاد
۸۶۸	۳۰/۸	۳۶/۱	۲۶/۷	کم
۲۳۶	۳۹/۵	۴۶/۷	۳۵/۰	خیلی کم
				نوع پوشش زنان در اماکن عمومی
۱۳۴۴	۲۲/۶	۲۲/۹	۲۲/۳	پوشش چادر
۵۸۲	۳۰/۳	۳۰/۷	۳۰/۰	پوشش مقنعه
۶۰۴	۳۵/۴	۳۷/۳	۳۳/۲	پوشش روسری
۲۳۶	۵۳/۲	۶۱/۸	۴۱/۲	عدم موافقت
				تصمیم‌گیری زنان درخصوص پوشش
۸۰۰	۳۶/۱	۳۷/۸	۳۲/۷	کاملاً موافق
۹۵۵	۳۲/۲	۳۱/۸	۳۲/۵	موافق
۶۱۹	۲۳/۲	۲۳/۹	۲۲/۸	مخالف
۳۹۷	۲۰/۷	۲۳/۰	۱۹/۵	کاملاً مخالف
۲۷۸۷	۲۷/۸۷	۱۳۶۳	۱۴۲۴	تعداد نمونه

باورهای فرهنگی اجتماعی مرتبط با طلاق

چنان که در بخش مبانی تئوریک این تحقیق نیز اشاره شد، تحولات بنیادین خانوادگی معاصر بویژه افزایش طلاق اساساً ریشه در تغییرات اجتماعی و نوگرایی (گود ۱۹۶۳، گیدنز ۱۳۷۳) و تغییرات در نظام ارزش‌های جامعه معاصر (اینگلهارت ۱۹۷۷، ون دکا ۱۹۸۷، لشناگه و سورکین ۲۰۰۸) دارد. در همین چارچوب، شاید بتوان گفت که بخش قابل ملاحظه‌ای از باورهای فرهنگی و اعتقادات سنتی دهه‌های گذشته در ایران که بر نهایت سعه صدر و مدارای زوجین بویژه زنان در زندگی زناشویی و اجتناب از جدایی و طلاق تأکید می‌کرد، در این عبارت خلاصه می‌شد که "دختر باید با لباس سفید به خانه شوهر برود، و با لباس سفید خانه شوهر را ترک کند". امروزه، این قبیل باورهای فرهنگی و ارزش‌های جامعه اساساً تا چه حد مورد پذیرش هستند؟ میزان پذیرش یا عدم پذیرش آن‌ها عمدتاً تحت‌الشعاع چه عوامل و متغیرهایی است؟

داده‌های تحقیق حاضر در جدول شماره ۴ نشان می‌دهند که اکثریت افراد دارای نگرش منفی نسبت به این گویه فرهنگی - سنتی هستند (۵۸ درصد) و کمتر از نیمی از پاسخگویان دارای نگرش مثبت نسبت به آن هستند (۴۲ درصد). تجزیه و تحلیل این نحوه نگرش به تفکیک جنس نشان‌دهنده تفاوت‌های معنی‌داری است؛ بدین معنا که زنان بطور چشمگیری بیش از مردان نگرش منفی نسبت به این گویه دارند: دو سوم زنان و نیمی از مردان دارای نگرش منفی نسبت به آن هستند. علاوه بر این، نگرش منفی نسبت به این گویه فرهنگی - سنتی در میان افراد ساکن در نقاط شهری بیش از نقاط روستایی (به ترتیب ۶۳ درصد و ۵۰ درصد) و در میان افراد مجرد بیش از افراد متأهل (به ترتیب ۶۷ درصد و ۵۵ درصد) است. در عین حال، بنظر می‌رسد این تفاوت‌ها برحسب سطح تحصیلات به مراتب برجسته‌تر و چشمگیرتر است. بدین معنا که همزمان با افزایش سطح تحصیلات، نگرش منفی نسبت به این گویه فرهنگی - سنتی نیز سیر تصاعدی طی می‌کند. بعنوان مثال، نسبت افراد دارای تحصیلات عالی دانشگاهی که دارای نگرش منفی نسبت به این گویه هستند بیش از دو برابر نسبت مشابه آن در بین افراد فاقد تحصیلات است. این تغییرات بر پایه متغیر سن نیز قابل ملاحظه است بطوری که بموازات افزایش سن افراد، نگرش منفی نسبت به این گویه فرهنگی - سنتی رو به کاهش می‌گذارد. بعنوان مثال، نگرش منفی نسبت به این گویه فرهنگی - سنتی در بین جوان‌ترین افراد در گروه‌های سنی ۱۵-۳۴ ساله بیش از دو برابر نسبت مشابه آن در بین افراد سنین بالای ۵۰ ساله است. این تفاوت‌های نگرشی به وضوح منعکس‌کننده‌ی تفاوت نسلی یا شکاف نسلی^۱ در زمینه الگوهای

1- Generational gap

شکل بندی خانواده بویژه طلاق است بدین معناکه نسل های جدید و جوان به مراتب بیش از نسل های پیشین با این گویه فرهنگی سنتی مخالف هستند.

علاوه بر این، چنانچه یافته‌های فوق‌الذکر را بطور همزمان بر پایه متغیر جنس نیز مورد بررسی قرار دهیم، مشخص می‌شود که الگوهای فوق مطابق متغیرهای چندگانه (محل سکونت، وضعیت تأهل، سطح تحصیلات، سن) در جمعیت زنان برجسته‌تر و مشهودتر از جمعیت مردان است. بعنوان مثال، نگرش منفی نسبت به این گویه فرهنگی - سنتی در بین دختران و زنان واقع در جوان‌ترین گروه‌های سنی ۱۵-۲۹ ساله نه تنها بطور کاملاً چشمگیری بیشتر از زنان در سنین بالاتر است (به ترتیب، ۶۸ درصد و ۱۶ درصد)، بلکه حتی از نسبت مشابه در بین پسران و مردان واقع در جوان‌ترین گروه‌های سنی ۱۵-۲۹ ساله (یعنی، ۵۴ درصد) نیز بمراتب بیشتر است. الگوی کمابیش مشابهی در خصوص نقش متغیر سطح تحصیلات مشاهده می‌شود؛ به این معنا که روند افزایش سطح تحصیلات دارای تأثیرات برجسته‌تر و قوی‌تری بر نگرش منفی زنان نسبت به این گویه فرهنگی - سنتی است تا بر نگرش منفی مردان؛ در نتیجه، نه تنها اکثریت چشمگیر زنان دارای تحصیلات عالی دانشگاهی دارای نگرش منفی نسبت به این گویه فرهنگی سنتی هستند (که به مراتب بیشتر از زنان دارای سطوح پایین‌تر تحصیلات است)، بلکه این نسبت آن‌ها حتی بیشتر از نسبت مشابه در بین مردان دارای همین سطح تحصیلات است: نزدیک به دو سوم مردان دارای تحصیلات عالی دانشگاهی، دارای نگرش منفی نسبت به این گویه فرهنگی - سنتی هستند، در حالی که این نسبت در بین زنان دارای تحصیلات عالی دانشگاهی بیش از سه چهارم است. نکته مهمتر، نقش تعیین‌کننده نحوه نگرش نسبت به این گویه فرهنگی - سنتی بر نگرش به طلاق است. مطابق نتایج تحقیق حاضر مندرج در جدول شماره ۳، یک رابطه قوی بین این دو متغیر وجود دارد بدین معنا که هرچه بر شدت نگرش منفی نسبت به این گویه فرهنگی - سنتی افزوده می‌شود، میزان نگرش مثبت به طلاق نیز شدت می‌گیرد. بعنوان مثال، میزان نگرش مثبت به طلاق در بین کسانی که با این گویه فرهنگی سنتی "کاملاً موافق" هستند، بسیار اندک (حدود ۱۳ درصد) است، اما این میزان در میان افرادی که با این گویه فرهنگی - سنتی "کاملاً مخالف" هستند، به بیش از سه برابر افزایش می‌یابد؛ بطوریکه دو پنجم آن‌ها (حدود ۴۱ درصد) دارای نگرش مثبت به طلاق هستند. اگرچه این الگو هم بر مردان و هم بر زنان صدق می‌کند، اما در جمعیت زنان مشهودتر و برجسته‌تر است: میزان نگرش مثبت به طلاق در بین زنانی که با این گویه فرهنگی - سنتی "کاملاً مخالف" هستند (یعنی، ۴۵ درصد)، بیش از ۵ برابر زنانی است که با این گویه

فرهنگی - سستی "کاملاً موافق" (یعنی، ۹ درصد) هستند. در حالی که این نسبت در جمعیت مردان به مراتب کمتر یعنی، فقط ۲ برابر (به ترتیب، ۳۴ درصد و ۱۶ درصد) است.

جدول ۴: توزیع درصدی نگرش منفی پاسخگویان نسبت به گویه "دختر باید با لباس سفید به خانه شوهر برود، و با لباس سفید خانه شوهر را ترک کند"

متغیر	مرد	زن	مرد و زن	تعداد نمونه
جنس				
کل	۵۱/۳	۶۵/۸	۵۸/۴	۲۷۸۷
محل سکونت				
مناطق روستایی	۴۷/۱	۵۳/۹	۵۰/۶	۱۰۰۸
مناطق شهری	۵۳/۵	۷۳/۰	۶۲/۸	۱۷۷۹
وضعیت تأهل				
مجرد	۵۸/۲	۷۶/۶	۶۶/۷	۸۶۳
متاهل	۴۸/۲	۶۱/۶	۵۴/۷	۱۸۱۴
سطح تحصیلات				
بی سواد	۳۶/۵	۲۸/۳	۳۱/۴	۱۶۹
ابتدایی	۴۰/۳	۴۲/۸	۴۱/۷	۲۷۲
راهنمایی	۴۶/۷	۵۶/۲	۵۱/۶	۳۴۴
دبیرستان	۴۷/۶	۷۰/۶	۵۸/۷	۷۶۳
فوق دیپلم	۵۴/۳	۷۷/۳	۶۳/۲	۳۹۸
لیسانس و بالاتر	۶۰/۰	۸۰/۳	۶۹/۶	۸۳۸
گروه سنی				
۱۹-۱۵	۵۴/۰	۶۸/۰	۶۱/۶	۳۵۷
۲۰-۲۴	۵۲/۷	۷۶/۵	۶۵/۱	۴۲۷
۲۵-۲۹	۵۶/۹	۷۸/۷	۶۸/۶	۴۴۰
۳۰-۳۴	۵۹/۴	۷۰/۰	۶۴/۴	۴۲۷
۳۵-۳۹	۵۲/۹	۶۴/۷	۵۸/۳	۲۸۸
۴۰-۴۴	۵۲/۰	۶۷/۷	۵۸/۹	۲۲۵
۴۵-۴۹	۴۹/۶	۵۹/۶	۵۴/۲	۲۱۶
۵۰-۵۴	۳۴/۶	۳۵/۶	۳۵/۱	۱۹۲
۵۵-۵۹	۳۴/۲	۳۰/۴	۳۲/۶	۱۳۰
+۶۰	۳۷/۷	۱۶/۱	۲۹/۸	۸۴
تعداد نمونه	۱۴۲۴	۱۳۶۳	۲۷۸۷	۲۷۸۷

نتایج تحلیل‌های دو و چندمتغیره

نتایج تجزیه و تحلیل‌های مبتنی بر آمارهای استنباطی و رگرسیون‌های چندمتغیره لوجستیک در جداول شماره ۵ و ۶ آورده شده است. بطور خلاصه، مطابق با داده‌های این جداول می‌توان الگوهای عمده زیر را استنباط کرد. اولاً، این تجزیه و تحلیل‌های آمارهای استنباطی و رگرسیونی تأیید کننده این اصل کلی است که تمامی الگوهای شش‌گانه فوق‌الذکر در خصوص نقش متغیرهای جمعیت‌شناختی به لحاظ آماری نیز معنی‌دار هستند. این متغیرها شامل سن، جنس، محل سکونت، وضعیت تأهل، و سطح تحصیلات است. بدین معنا که زنان بیش از مردان، شهرنشینان بیش از روستائیان و مجردین نیز بیش از متأهلین دارای نگرش مثبت به طلاق هستند و این روابط به لحاظ آماری نیز معنی‌دار است. علاوه بر این، نه تنها به موازات افزایش سطح تحصیلات، بلکه همزمان با کاهش سن، نگرش مثبت به طلاق نیز روند تصاعدی طی می‌کند و این روابط نیز به لحاظ آماری معنی‌دار هستند.

ثانیاً، مطابق این تجزیه و تحلیل‌های آمارهای استنباطی و رگرسیون‌های چندمتغیره، تأثیرات تعیین‌کننده مؤلفه‌های مرتبط با نقش‌های جنسیتی بر نگرش به طلاق تأیید می‌گردد. بدین معنا که هرچه مخالفت با این الگوی سنتی نقش‌های جنسیتی "مرد، نان آور خانوار" شدت می‌گیرد و بیشتر به سوی رویکرد غیرسنتی سوق می‌یابد، نگرش مثبت به طلاق نیز سیر صعودی طی می‌کند و این ارتباط به لحاظ آماری نیز معنی‌دار است. نکته آخر این‌که، بر پایه نتایج تجزیه و تحلیل‌های آمارهای استنباطی و رگرسیونی مندرج در جداول شماره ۵ و ۶، تأثیرپذیری نگرش به طلاق، از مؤلفه‌های دینی و سطح دینداری نیز تأیید می‌شود. بدین معنا که نه تنها هرچه از میزان دینداری کاسته شود، بلکه هرچه رویکرد، نسبت به پوشش زنان نیز لیبرالی‌تر شود، میزان نگرش مثبت به طلاق نیز روند تصاعدی طی می‌کند و این روابط به لحاظ آماری نیز معنی‌دار است.

جدول ۵: نتایج تجزیه و تحلیل‌های آماری مرتبط با تعیین‌کننده‌های نگرش به طلاق

متغیر مستقل	سطوح متغیر	نگرش مثبت به طلاق		شاخص‌های آماری		
		دارد %	ندارد %	Chi-Square	Cramer' s V	Df
جنسیت	مردان	۲۷/۵	۷۲/۵	۶/۳۲۹ ^o	۰/۰۴۸ (فی)	۱
	زنان	۳۱/۸	۶۸/۲			
محل سکونت	شهر	۳۱/۹	۶۸/۱	۱۲/۵۱۶ ^o	۰/۰۶۷ (فی)	۱
	روستا	۲۵/۵	۷۴/۵			
گروه سنی	۱۹-۱۵	۳۷/۴	۶۲/۶	۳۵/۳۶۳ ^o	۰/۱۱۳	۹
	۲۴-۲۰	۳۳/۰	۶۷/۰			
	۲۹-۲۵	۳۰/۰	۷۰/۰			
	۳۴-۳۰	۳۰/۹	۶۹/۱			
	۳۹-۳۵	۲۶/۸	۷۳/۲			
	۴۴-۴۰	۳۱/۵	۶۸/۵			
	۴۹-۴۵	۲۷/۹	۷۲/۱			
	۵۴-۵۰	۱۹/۶	۸۰/۴			
	۵۹-۵۵	۱۸/۹	۸۱/۱			
تحصیلات	+۶۰	۱۹/۰	۸۱/۰	۲۳/۶۷۰ ^o	۰/۰۹۳	۵
	بیسواد	۱۷/۶	۸۲/۴			
	ابتدایی	۲۴/۶	۷۵/۴			
	راهنمائی	۲۵/۹	۷۴/۱			
	دیپلمات	۳۰/۷	۶۹/۳			
	فوق دیپلم	۳۱/۳	۶۸/۷			
دینداری	لیسانس و بالاتر	۳۳/۴	۶۶/۶	۲۶/۱۳۲ ^o	۰/۰۹۸	۵
	خیلی زیاد	۲۲/۶	۷۷/۴			
	زیاد	۲۷/۶	۷۲/۴			
	کم	۳۰/۸	۶۹/۲			
	خیلی کم	۳۹/۵	۶۰/۵			
وضعیت تاهل	اصلاً	۴۲/۶	۵۷/۴	۲۶/۶۶۷ ^o	۰/۰۹۸	۳
	مجرد	۳۴/۵	۶۵/۵			
	متاهل	۲۷/۰	۷۳/۰			
	طلاق گرفته	۵۱/۱	۴۸/۹			
الگوی مرد نان آور خانوار	فوت همسر	۲۳/۸	۷۶/۲	۳۸/۲۳۰ ^o	۰/۱۱۸	۳
	کاملاً موافق	۲۱/۷	۷۸/۳			
	موافق	۲۸/۷	۷۱/۳			
	مخالف	۳۳/۲	۶۶/۸			
نوع پوشش زنان در اماکن عمومی	کاملاً مخالف	۳۷/۹	۶۲/۱	۱۰۳/۸۰۱ ^o	۰/۱۹۵	۳
	پوشش چادر	۲۲/۶	۷۷/۴			
	پوشش مقعنه	۳۰/۳	۶۹/۷			
	پوشش روسری	۳۵/۴	۶۴/۶			
تصمیم‌گیری زنان در خصوص نوع پوشش	عدم موافقت	۵۳/۲	۴۶/۸	۴۵/۶۸۳ ^o	۰/۱۲۹	۳
	کاملاً موافق	۳۶/۱	۶۳/۹			
	موافق	۳۲/۲	۶۷/۸			
	مخالف	۲۳/۲	۷۶/۸			
	کاملاً مخالف	۲۰/۷	۷۹/۳			

نگرش به طلاق و تعیین‌کننده‌های آن در ایران ۲۱۷

جدول ۶. نتایج تحلیل‌های رگرسیون لوجستیک چند متغیری مرتبط با تعیین‌کننده‌های نگرش مثبت به طلاق

مدل چند متغیری ۲		مدل چند متغیری ۱		متغیرهای مستقل
Sig	Exp(B)	Sig	Exp(B)	
-	-	-	-	مردان (گروه مرجع)
۰/۴۳۱	۰/۰۷۹	۰/۰۱۰	۱/۲۵۰ ^{۰۰}	زنان
-	-	-	-	شهر (گروه مرجع)
۰/۰۳۴	۰/۸۰۰ ^۰	۰/۰۲۸	۰/۸۱۱ ^۰	روستا
-	-	-	-	۱۹-۱۵ (گروه مرجع)
۰/۵۶۳	۰/۹۰۲	۰/۱۷۸	۰/۱۹۸	۲۴-۲۰
۰/۰۳۴	۰/۶۳۳ ^{۰۰}	۰/۰۳۰	۰/۶۸۲ ^۰	۲۹-۲۵
۰/۳۱۳	۰/۸۱۹	۰/۱۲۸	۰/۷۵۲	۳۴-۳۰
۰/۰۵۴	۰/۶۶۷ ^۰	۰/۰۴۵	۰/۶۵۶ ^۰	۳۹-۳۵
۰/۸۰۹	۰/۹۴۴	۰/۴۲۹	۰/۸۳۹	۴۴-۴۰
۰/۳۱۵	۰/۷۸۱	۰/۱۲۹	۰/۷۰۶	۴۹-۴۵
۰/۰۰۵	۰/۴۴۶ ^{۰۰}	۰/۰۰۷	۰/۵۰۳ ^{۰۰}	۵۴-۵۰
۰/۰۰۷	۰/۴۰۰ ^{۰۰}	۰/۰۱۰	۰/۲۷۰ ^{۰۰}	۵۹-۵۵
۰/۰۱۳	۰/۳۴۰ ^{۰۰}	۰/۰۲۲	۰/۴۴۳ ^۰	۶۰
-	-	-	-	بی‌سواد (گروه مرجع)
۰/۰۰۲	۳/۶۱۹ ^{۰۰}	۰/۰۸۴	۱/۵۷۸	ابتدایی
۰/۰۰۳	۳/۳۳۳ ^{۰۰}	۰/۱۵۶	۱/۲۵۹	راه‌نمایی
۰/۰۰۱	۳/۶۶۷ ^{۰۰}	۰/۰۵۲	۱/۶۴۶ ^۰	دبیرستان
۰/۰۰۱	۳/۷۸۰ ^{۰۰}	۰/۰۲۱	۱/۸۴۸ ^۰	فوق دبیرم
۰/۰۰۱	۳/۸۵۷ ^{۰۰}	۰/۰۱۲	۱/۹۲۲ ^{۰۰}	لیسانس و بالاتر
-	-	-	-	مجرد (گروه مرجع)
۰/۹۸۷	۱/۰۰۲	۰/۴۴۷	۰/۹۱۰	متاهل
۰/۰۲۰	۲/۳۳۹ ^۰	۰/۰۱۲	۲/۲۵۸ ^{۰۰}	طلاق گرفته
۰/۳۶۴	۱/۴۶۲	۰/۵۲۵	۱/۲۴۸	فوت همسر
-	-	-	-	خیلی زیاد (گروه مرجع)
۰/۶۷۲	۱/۰۷۳			زیاد
۰/۷۳۰	۰/۹۴۳			کم
۰/۱۱۰	۱/۴۰۴			خیلی کم
۰/۳۱۴	۱/۴۱۲			اصلاً
-	-	-	-	کاملاً موافق (گروه مرجع)
۰/۰۰۸	۱/۴۳۱ ^{۰۰}			موافق
۰/۰۰۹	۱/۴۳۳ ^{۰۰}			مخالف
۰/۰۰۱	۱/۷۰۹ ^{۰۰}			کاملاً مخالف
-	-	-	-	پوشش چادر (گروه مرجع)
۰/۰۰۱	۱/۴۸۴ ^{۰۰}			پوشش مقنعه
۰/۰۰۰	۱/۷۳۹ ^{۰۰}			پوشش روسری
۰/۰۰۰	۲/۸۷۱ ^{۰۰}			عدم موافقت

مدل چند متغیری ۲		مدل چند متغیری ۱		متغیرهای مستقل
Sig	Exp(B)	Sig	Exp(B)	
-	-	-	-	کاملاً موافق (گروه مرجع)
۰/۶۸۶	۰/۹۵۶			موافق
۰/۰۰۰	۰/۵۹۴**			متخالف
	۰/۴۷۰**			کاملاً متخالف
۰/۰۰۰	۰/۰۹۵	۰/۰۰۰	۰/۳۳۳	مقدار ثابت
۲۶۴۲		۳۷۴۶		تعداد (N)
۰/۰۰۱ & ۲۶/۶۲۱		۰/۰۰۳ & ۱۳/۹۴۶		Sig & Chi-square
۲۸۹۴/۴۳۷		۳۳۶/۶۵۶		-2 Log likelihood
۰/۱۳۸		۰/۰۳۸		Nagelkerke R Square

بحث و نتیجه گیری

در این تحقیق، موضوع طلاق را کانون توجه و بررسی قرار داده ایم، که بعنوان یکی از برجسته ترین شکل های نوظهور خانواده معاصر و از مهمترین ویژگی های جمعیت شناسی نوین محسوب می شود (رولاند ۲۰۱۲). بررسی پیشینه و ادبیات تحقیق نشان می دهد که اساساً خاستگاه تاریخی روندهای افزایش خیره کننده طلاق به دهه ۱۹۷۰ به بعد برمی گردد که یکی از مهمترین علل آن نیز اصلاح قوانین بویژه در جوامع صنعتی به منظور تسهیل فرآیند طلاق (موسوم به "طلاق آسان") است. در واقع، این اصلاحات قانونی نه تنها محصول تغییرات اجتماعی معطوف به پیدایش و گسترش نگرش های لیبرالی و غیرسنتی بود، بلکه سبب تشدید و گسترش هرچه بیشتر چنین نگرش هایی نیز شده است. در نتیجه، میزان طلاق در جوامع صنعتی، شتاب به مراتب بیشتر و برجسته تری را تجربه کرده است بطوری که امروزه میزان طلاق در اغلب این جوامع در سال های اخیر، به بیش از سه برابر سال های ماقبل ۱۹۷۰ افزایش یافته است.

درعین حال، بروز برخی دیگر از صور نوظهور شکل بندی خانواده معاصر، مانند زوج زیستی یا زندگی مشترک بدون ازدواج نیز سبب شده که اساساً اهمیت موضوعاتی همچون طلاق، بویژه در جوامع صنعتی تحت الشعاع قرار گیرد. تحولات خانواده بویژه روندهای فزاینده میزان طلاق در جوامع در حال توسعه از جمله کشور ما نیز مشاهده می شود. بررسی ادبیات تحقیق نشان می دهد که روند فزاینده طلاق در سال های اخیر کمابیش بعنوان یک پدیده فراگیر در نقاط مختلف کشور ما محسوب می شود. با این همه، ملاحظات فرهنگی - اجتماعی

بعنوان یکی از موضوعات اساسی در بررسی تحولات خانواده معاصر و طلاق در جوامع در حال توسعه بویژه کشورهای آسیایی از جمله کشور ما کماکان نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کنند.

نتایج این تحقیق نیز نشان داده است، که بطور کلی در حدود یک سوم افراد مورد مطالعه دارای نگرش مثبت به طلاق هستند. علاوه بر این، تجزیه و تحلیل‌های این تحقیق نشان داده است که این الگوی کلی نگرش به طلاق تحت تأثیر متغیرها و تعیین‌کننده‌های متعددی است که می‌توان آن‌ها را به سه گروه عمده زیر تقسیم‌بندی کرد. گروه اول، متغیرها و تعیین‌کننده جمعیت‌شناختی مانند سن، جنس، وضعیت تأهل، محل سکونت و سطح تحصیلات است؛ زیرا یافته‌های تحقیق حاضر نشان داده است که افراد در سنین پایین‌تر بیش از بزرگسالان، زنان بیش از مردان، مجردین بیش از متأهلین، شهرنشینان بیش از روستائیان، و افراد برخوردار از تحصیلات عالی بیش از بیسوادان یا کم‌سوادان دارای نگرش مثبت به طلاق هستند. گروه دوم، متغیرهای معطوف به نگرش‌های جنسیتی است بطوری‌که نگرش به طلاق در بین کسانی قویتر و بیشتر است که رویکرد چندان مثبتی نسبت به الگوی سنتی نقش‌های جنسیتی موسوم به الگوی "مرد، نان آور خانوار" و محدود کردن حوزه فعالیت و مشارکت زنان به وظایف خانگی و نقش‌های جنسیتی داخل خانه ندارند. مطابق با یافته‌های این تحقیق، نگرش مثبت به طلاق در بین کسانی که نسبت به این الگوی سنتی نقش‌های جنسیتی دارای نگرش کاملاً مخالف هستند، بیش از دو برابر کسانی است که با این الگو کاملاً موافق‌اند. این بخش از یافته‌های تحقیق حاضر، با برخی از مطالعات پیشین (وایت ۲۰۰۵، عباس‌زاده و همکاران ۱۳۹۴، علی‌مندگاری و همکاران ۱۳۹۵) همخوانی دارد که نشان‌دهنده تأثیر تعیین‌کننده نگرش‌های جنسیتی بر نگرش به طلاق هستند.

گروه سوم نیز متغیرهای مرتبط با مؤلفه‌های مذهبی و دینداری است. در این بخش نیز نتایج تحقیق حاضر نشان داده است که اولاً، هرچه از میزان دینداری کاسته می‌شود، نگرش مثبت به طلاق شدت می‌گیرد؛ بطوری‌که افراد دارای میزان دینداری در سطوح "خیلی کم" و "اصلاً" بیش از دوبرابر افراد برخوردار از سطح "خیلی زیاد" دینداری، دارای نگرش مثبت به طلاق هستند. ثانیاً، افرادی که دارای نگرش مذهبی ملایم‌تر و خفیف‌تر درباره پوشش زنان (مثلاً پوشش روسری به جای پوشش چادر) و همچنین درباره تصمیم‌گیری زنان درباره نوع

پوشش هستند، دارای نگرش مثبت برجسته‌تر و قوی‌تری به طلاق‌اند. این نتایج تحقیق تا حدودی با برخی تحقیقات پیشین (آقاجانیان و مقدس ۱۹۹۸، فروتن ۱۳۹۲، رولاند ۲۰۱۲) مطابقت دارند که بر تأثیر عوامل فرهنگی - مذهبی بر نحوه نگرش به طلاق تأکید کرده‌اند.

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که وجه مشترک الگوهای سه گانه فوق را می‌توان اینگونه جمع‌بندی و تبیین کرد که هرچه نگرش‌های نوگرایانه و لیبرالی و غیرسنتی برجسته‌تر و قوی‌تر می‌شوند، بر شدت نگرش مثبت به طلاق نیز افزوده می‌شود. این الگوی نهایی را نه تنها می‌توان در متغیرهای مربوط به گروه دوم و گروه سوم فوق‌الذکر (یعنی متغیرهای نقش‌های جنسیتی و مؤلفه‌های دینداری) با وضوح بیشتری مشاهده کرد، بلکه در متغیرهای گروه اول یعنی متغیرهای جمعیت‌شناختی نیز این الگوی نهایی کمابیش مشهود است؛ بدین معنا که متغیرهایی همچون سن، جنس، محل سکونت، وضعیت تأهل و سطح تحصیلات نیز بدین شکل بعنوان عناصر تعیین‌کننده طلاق محسوب می‌شوند که نگرش‌های نوگرایانه و لیبرالی و غیرسنتی معمولاً و نه همیشه در بین افراد سنین پایین‌تر بیش از بزرگسالان، در بین مجردین بیش از متأهلین، در بین شهرنشینان بیش از روستائیان، و در بین افراد دارای تحصیلات عالی بیش از بی‌سوادان یا کم‌سوادان برجسته و غالب است. بدین ترتیب، یافته‌های این تحقیق را می‌توان شواهد تجربی و پژوهشی جدیدی در تأیید نظریه‌هایی دانست که نشان داده‌اند پدیده‌هایی همچون نوگرایی (ویلیام گود ۱۹۶۳)، تغییرات اجتماعی (گیدنز ۱۳۷۳)، فردگرایی و تغییرات بنیادین در نظام ارزش‌های جامعه (اینگلهارت ۱۹۷۷) پیامدهایی را به همراه دارند که در تئوری گذار دوم جمعیت‌شناختی (ون دکا ۱۹۸۷، لستاق سورکین ۲۰۰۸، رولاند ۲۰۱۲) از آن با عنوان صور نوظهور شکل‌بندی خانواده معاصر و جمعیت‌شناسی نوین یاد می‌شود.

از نقطه نظر سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی نیز یافته‌های تحقیق حاضر در حد خود دارای کاربردها و دلالت‌هایی در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها است که عمدتاً معطوف به مناسبات بین الگوهای طلاق و سیاست‌های جمعیتی، بویژه سیاست‌های مربوط به فرزندآوری است که امروزه در بسیاری از کشورهای جهان از جمله کشور ما بعنوان یکی از جدی‌ترین موضوعات مورد توجه سیاستمداران و برنامه‌ریزان محسوب می‌شود. به این معنا که بررسی روندهای تحولات جمعیتی جهان و ایران به خوبی نشان می‌دهد که در گذشته، بالا بودن سطح مرگ و میر، بویژه مرگ و میر نوزادان سبب پیدایش نوعی نگرانی و هراس اجتماعی در سطح

خانواده و جامعه شده و بالتبع الگوهای فرزندآوری را نیز شدیداً تحت تأثیر قرار داده بود. به نظر می‌رسد که امروزه نیز روندهای فزاینده طلاق کمابیش همان کارکرد و پیامد را به همراه دارند زیرا باعث ایجاد نگرانی و هراس اجتماعی در سطح خانواده و جامعه بویژه در بین نسل جدید و جوانان می‌شود که می‌تواند الگوهای تشکیل خانواده و فرزندآوری آنان را بطور قابل ملاحظه‌ای تحت تأثیر قرار دهد. در همین چارچوب، یافته‌های این تحقیق بعنوان مثال نشان داده است که برخی متغیرهای جمعیت‌شناختی مانند سنین جوانی، شهرنشینی و سطح بالای تحصیلات و مؤلفه‌های مرتبط با نگرش‌های جنسیتی و دینداری نقش مهمی در نگرش به طلاق ایفا می‌کنند. این درحالی است که جامعه ما کماکان دارای ساختار سنی جوان است بطوری‌که میانه سنی جمعیت نزدیک به ۳۰ سال بوده و بدین معنا، نیمی از جمعیت کل کشور را افراد کمتر از ۳۰ ساله تشکیل می‌دهند. علاوه بر این، روندهای فزاینده شهرنشینی و تحصیلات و نگرش‌های جنسیتی غیرسنتی نیز کاملاً مشهود است.

بدین ترتیب، این روندها می‌توانند تأثیرات مهمی بر پتانسیل‌های نگرش مثبت به طلاق داشته باشند. همانگونه که در گذشته، سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های مناسب برای کاهش مرگ و میر نوزادان نوعی امنیت خاطر و آرامش اجتماعی در میان خانواده‌ها و جوامع ایجاد کرده بود و متعاقباً نقش بسیار مثبت روی تنظیم رفتار باروری داشت، امروزه نیز سیاست‌گذاری‌های مناسب در راستای کاهش میزان طلاق (مانند برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های لازم در زمینه ایجاد و توسعه فرصت‌های شغلی بویژه مشاغل تخصصی برای تحصیل‌کردگان دانشگاهی، گسترش مراکز تحقیقات خانواده، برنامه‌های آموزشی و رسانه‌ای با بهره‌مندی از تحقیقات علمی و متخصصان در رشته‌های متعدد مرتبط با خانواده) می‌تواند نوعی امنیت خاطر و آرامش اجتماعی در سطح خانواده و جامعه بویژه در بین نسل جدید و جوانان ایجاد کند و بدین طریق زمینه‌های بسیار مفیدی برای تشکیل خانواده و فرزندآوری فراهم می‌آید. ضمن آن‌که، اهمیت و ضرورت این‌گونه سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های معطوف به مهار میزان طلاق در برخی جوامع از جمله کشور ما به مراتب بیشتر و برجسته‌تر است برای این‌که متناسب با ارزش‌های اجتماعی و ملاحظات فرهنگی - مذهبی آن‌ها، فرزندآوری اساساً مستلزم ازدواج است.

منابع

- اخوان تفتی، مهناز (۱۳۸۲). «پی آمدهای طلاق در گذار از مراحل آن»، مطالعات زنان، ۱ (۳): ۱۵۲-۱۲۵.
- افراسیابی، حسین و رقیه دهقانی، (۱۳۹۵). زمینه‌ها و نحوه مواجهه با طلاق عاطفی میان زنان شهر یزد، پژوهش زنان، ۱۴ (۲)، صص ۲۵۵-۲۷۱.
- چابکی، ام‌البنین (۱۳۹۲). مطالعه بین نسلی رابطه نگرش به طلاق و کارکردهای خانواده در زنان شهر تهران، مطالعات زن و خانواده، ۱ (۱)، ۱۸۵-۱۵۸.
- حبیب‌پور کتابی، کرم و غلامرضا غفاری (۱۳۹۰). علل افزایش سن ازدواج دختران، زن در توسعه و سیاست، پژوهش زنان، ۹ (۱)، صص ۳۴-۷.
- حیدری، مهرانوش (۱۳۸۵). رشد صعودی افزایش نرخ طلاق در کشور، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران.
- خیاط غیاثی، پروین و همکاران (۱۳۸۹). بررسی علل اجتماعی گرایش به طلاق در بین زنان مراجعه‌کننده به دادگاه خانواده شیراز. زن و جامعه، شماره ۱، صص ۱۰۳-۷۷.
- ریاحی، محمد اسماعیل و همکاران (۱۳۸۶). تحلیل جامعه‌شناختی میزان گرایش به طلاق (مطالعه موردی شهرستان کرمانشاه)، زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان)، ۵ (۳)، صص ۱۴۰-۱۰۹.
- زنجانی، حبیب‌الله (۱۳۸۹). تحلیل جمعیت‌شناختی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات سمت.
- سرایبی، حسن (۱۳۸۷). گذار جمعیتی دوم، با نیم‌نگاهی به ایران، نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، ۳ (۶)، صص ۱۴۰-۱۱۸.
- عباس‌زاده، محمد و حامد عطایی و زهرا افشاری (۱۳۹۴). مطالعه برخی عوامل جریان مدرنیته مؤثر بر گرایش زنان به طلاق، پژوهش‌های راهبردی امنیت و نظم اجتماعی، ۴ (۱) (پیاپی ۹)، صص ۴۴-۲۵.
- علی‌مندگاری، ملیحه و همکاران (۱۳۹۵). آزمون مدل نظری-مفهومی تمایل زوجین به طلاق در شهر تهران، مطالعات جمعیتی، ۱ (۱)، صص ۹۳-۶۱.
- عیسی‌زاده، سعید و همکاران (۱۳۸۹). تحلیل اقتصادی طلاق: بررسی ارتباط بیکاری و طلاق در ایران طی دوره ۱۳۸۵-۱۳۴۵، مطالعات راهبردی زنان (کتاب زنان)، شماره ۵۰، صص ۲۸-۷.

نگرش به طلاق و تعیین‌کننده‌های آن در ایران ۲۲۳

فاتحی دهاقانی، ابوالقاسم، و علی محمد نظری، (۱۳۹۰). تحلیل جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر گرایش زوجین به طلاق در استان اصفهان، *مطالعات امنیت اجتماعی*، ۲۵: صص ۵۴-۱۳. فروتن، یعقوب (۱۳۹۴). پیامدهای هویتی تحولات جمعیتی و نهاد خانواده در ج.ا. ایران، نامه هویت، ۲ (۱۵)، صص ۳۸-۳۱.

فروتن، یعقوب (۱۳۹۲). چالش‌های خانواده معاصر و نوگرایی با تأکید بر طلاق در فرآیند گذار جمعیتی، مسائل اجتماعی ایران، ۴ (۲)، صص ۱۲۲-۱۰۵.

فروتن، یعقوب (۱۳۹۰). شکاف نسلی مرتبط با نقش‌های جنسیتی و تحولات جمعیتی در ایران، *پژوهشنامه جامعه‌شناسی جوانان*، ۱ (۱)، صص ۱۴۴-۱۱۹.

فروتن، یعقوب (۱۳۷۹). ملاحظات جمعیتی در فرهنگ عامه ایران، *فصلنامه علمی پژوهشی جمعیت*، ۸ (۳۱ و ۳۲)، صص ۶۹-۴۶.

گورویچ، ژرژ (۱۳۵۸). *دیالکتیک یا سیر جدالی و جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن حبیبی، تهران: شرکت سهامی انتشار.

گیدنز، آنتونی (۱۳۷۳). *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.

مرکز آمار ایران، *سرشماری عمومی جمعیت و مسکن سال‌های ۱۳۸۵ - ۱۳۳۵*.

ملتفت، حسین و حبیب احمدی، (۱۳۸۷). بررسی عوامل مؤثر بر گرایش زوجین به طلاق (مطالعه موردی شهرستان داراب)، *نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران*، ۳ (۵)، صص ۱۶۸-۱۵۲.

میرزایی، محمد (۱۳۸۴). *جمعیت و توسعه با تأکید بر ایران*، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری.

Aghajanian, A. and A.Moghadas (1998). Correlates and Consequences of Divorce in an Iranian City, *Journal of Divorce and Remarriage*, 28 (3-4): 53-71.

Bumpass, L. (1990). What's Happening to the Family?: Interaction Between Demographic and Institutional Change, *Demography*, 27: 483-498.

Clarkberg, M. et al. (1995). Attitudes, Values and Entrance into Cohabitational Versus Marital Unions, *Social Forces*, 74 (2): 609-634.

Coleman, D. (1996). *Europe's Population in the 1990s*, Oxford, UK: Oxford University Press.

- De Hoon, S., and F.van Tubergen (2014). The Religiosity of Children of Immigrants and Natives in England, Germany, and the Netherlands: The Role of Parents and Peers in Class. *European Sociological Review*, 30(2): 194-206.
- Dommaraju, P. (2016). Divorce and separation in India, *Population and Development Review*, 42 (2):195-223.
- Foroutan, Y. (2014). Social Change and Demographic Response in Iran (1956-2006), *British Journal of Middle Eastern Studies*, 41 (2): 219-229.
- Foroutan, Y. (2012). Gender Representation in School-textbooks in Iran: The Place of Languages, *Current Sociology*, 50 (6): 786-879.
- Frejka, T., and C.Westoff (2007). Religion, Religiousness and Fertility in the US and in Europe, *European Journal of Population*, 24 (1): 5-31.
- Goldstein, J. R. (1999). The Leveling of Divorce in the United States, *Demography*, 36: 409-414.
- Good, W. J. (1963). *World Revolution and Family Patterns*, New York: Free Press.
- Hakim, C. (2000). *Work-lifestyle Choices in the 21st Century: Preference Theory*, Oxford, UK: Oxford University Press.
- Inglehart, R. (1977). *The Silent Revolution: Changing Values and Political Styles among Western Publics*, Princeton: Princeton University Press.
- Jacob, K. and F. Kalter (2013). Intergenerational Change in Religious Salience among Immigrant Families in Four European Countries, *International Migration*, 51 (3): 38-56.
- McLanahan, S. and L.Casper (1995). Growing Diversity and Inequality in the American Family: pp. 1-49, IN: *State of the union: America in the 1990s*, Vol. 2, New York: Russell Sage.
- Lesthaeghe, R. (1995). *The Second Demographic Transition in Western Countries: An Interpretation*, IN: *Gender and Family Change in Industrialized Countries*, Oxford: Clarendon Press.
- Myers, D. G. (2000). *The American Paradox: Spiritual Hunger in an Age of Plenty*, New Haven, CT: Yale University Press.
- Oppenheim Mason, K. and A.Jensen, (1995). *Gender and Family Change in Industrialized Countries*, Oxford: Clarendon Press.
- Rowland, D. T. (2012). *Population Aging: The Transformation of Societies*, Springer, the Netherland.

Rowland, D. T. (2007). Historical trends in childlessness, *Journal of Family Issues*, 28:1311-1337.

United Nations (2011). *World Population Prospects: The 2010 Revision*, Population Division of the Department of Economic and Social Affairs of the United Nations Secretariat.

United Nations (2008). United Nations Population Division: 'World Marriage Data 2008'

Van de Kaa, K. (1987). Europe's second demographic transition, *Population Bulletin*, 42 (1): 1-57.

Waite, L. J. (1995), Does marriage matter?, *Demography*, 32: 483-507.